



## مهاجرت

یکی از وقایع مهم سیاسی قرن اخیر ایران

(۸)

تاریخچه یاور از و مأموریت او در ارتش ایران و فداکاریهای او در انقلاب مشروطه و استبداد مفصل است و یک قسمت عمده آن را در قسمت ملاحظات همین مقاله تذکار خواهیم داد. از خیلی خوب بفارسی سخن میگفت و دوستان ایرانی بسیار زیاد داشت. او همیشه یک عقاب بزرگ بر سینه خود نصب کرده بود.

ما چهار سوار ساعت یازده بعد از ظهر با اداره وابسته نظامی وارد و بلافاصله باطاق ناهار خوری دعوت شدیم آقایان کانتیس و وابسته نظامی و لیتن و دیگر افسران آلمانی و روح الله خان میکر مترجمان آقای یاور کانتیس گرد سفره شام نشسته بودند. آقای سروان هاوک مشاهدات خود را برای وابسته نظامی گزارش کرد. آقای لتین که از این جریانات شهری اطلاعی نداشت فوراً برخاست و بسفارت امریکا که نزدیک ساختمان اداره وابسته نظامی بود رفت تا آخرین اطلاعات را به پرنس روئیس وزیر مختار آلمان برساند. علت این اقدام آقای ایتن آن بود که هنوز دوستان ایرانی پرنس روئیس از رفتن او بسفارت آمریکا اطلاع و باو دسترسی نداشتند تا خبرها را باو برسانند. نزدیک ساعت ۱۲ آقایان افسران باطاقهای خود رفتند و بکارهای خود مشغول شدند و آقای کنت کانتیس بهر یک سفارش کرد که

---

\* آقای ابوالقاسم کمال زاده مدیر کل سابق اداره کل انتشارات و تبلیغات کشور و منشی سفارت آلمان در تهران از مردان ورزیده تاریخ و سیاست معاصر.

ساعت شش صبح برای حرکت آماده باشند . نگارنده باتفاق یاورهاز و سروان هاوك باطاق دفترقتیم وهریک بريك صندلی راحت افتاده وباستراحت پرداختیم زیرا در اطاق سروان هاوك يك تخت سفری بیشتر نبود. آقایان افسران آلمانی (یاورهاز و سروان هاوك) خاموش بودند و شاید بخواب رفتند . ولی من در افکار و خیالات گوناگون چنان مشغول شدم که تا سپیده دم پلك برهم نگذاشتم. اطاق مادر ظلمت شب فرورفته بود که چشم جایی را نمیدید. در آن زمان چراغ برق نبود و وسیله روشنائی بچراغ نفتی منحصر بود که در موقع خواب خاموش میکردند و از چراغهای کوچک خواب هم در ادارات استفاده نمیکردند .

این اطاق هر چند اطاق کار سروان هاوك بود ولی چنانکه گفته شد در گوشه آن يك تخت سفری موجود بود اگر هم احیاناً چراغ خوابی در اطاق خواب آقایان وجود داشت چون این محل اطاق و چراغ خواب نداشت منم نمی خواستم خود را از دو افسر آلمانی کمتر دانسته و تقاضای چراغ کوچک خواب کنم .

اولین فکری که ب سرم آمد این بود که فردا قوای مهاجم روس در طهران پایتخت و وطن من چه خواهند کرد و در این شهر چه جنایاتی مرتکب خواهند شد ؟ آیا فردا در تهران قضایای مورخ ۹ محرم ۱۳۳۰ تبریز و شهید شدن ثنثة الاسلام و سایر آزادی خواهان و مخالفان سیاست روسیه تکرار خواهد شد ؟

آیا فردا در تهران واقعه یوسف خان قرائی رسید محمد طالب الحق که در تاریخ دهم ربیع الثانی ۱۳۳۰ قمری بتوپ بستن حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام و کشته شدن دو یست تن از زوار و اهالی مشهد منجر شد تجدید خواهد شد ؟

اگر این بار روسها پایتخت را تصرف کردند و قرارداد ۱۹۰۷ عملی اجرا شد ، حکومت دست نشانده روسها با ساکنان طهران چه معامله ای خواهند کرد و مدت تسلط آنان در این ملک چقدر طول خواهد کشید ؟

آنچه را در اول شب در خیابانها و کوچه های پایتخت دیده بودم از گریه و زاری کودکان و دعاوند به زنانی که مردان خود را از زیر قران رد میکردند و بیم و هراس کسانی که با هر نوع وسیله بطرف حضرت عبدالعظیم علیه السلام میگریختند يك لحظه از جلو چشمان من دور نمی شد . می اندیشیدم این همان سرباز روسی است که در زمان صلح که جنگی در میان نبود میخواست من و پدرم را با گلوله بکشد اکنون که اعلان جنگ داده اند و قشون فاتح هستند چه معامله ای با ما خواهند داشت ؟؟

هیچ فراموش نمیکنم که در سال ۱۳۳۰ قمری باتفاق پدرم به زرگنده رفته بودیم . در يك شب مهتاب پدرم باتفاق من و برادر کوچکم از بستر رودخانه زرگنده تادرب سفارت روس رفتیم و بر منگی نشستیم و منظره مهتاب و جریان آبیکه در رود میگذشت تماشا می کردیم ، دو

سالدات روس که در باغ سفارت و پشت نرده‌های چوبین پاس میدادند باهم گفتگو داشتند و میخواستند مارا باتیر بزنند. پدرم چون بزبان روسی کاملاً آشنا بود فوراً دست مارا گرفت و براه افتاد و همینکه از دید سالداتهای روس دور شدیم جریان را بما گفت. در حال از این فجایع در ایران بسیار زیاد دیده شده و از آن جمله است بمباران مجلس شورای ملی و کشتار روز ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ بمار یاورلیاخوف (لیاخوف) فرمانده روسی قزاق. با این خیالات و وحشتناک در کشاکش بودم که سپیده صبح دمید. برای ادای فریضه برخاستم و بر زمین خالی از فرش نماز خواندم و در انتظار آنان نشستم. بعد از نیم ساعت جنب و جوش شروع شد افسران آلمانی و نظامیان اطریشی و کارگران حاضر شده، آقای گراف کاننسیس وابسته نظامی با تمام افراد بخوشروئی و ملاطفت سخن گفت و دستور حرکت داد. یاور هاز و سروان هاوک و عبدالکریم سرباز عثمانی، هر چهار تن از روی خندق گذشتیم بطرف یوسف آباد محل هنگ ژاندارمری رفتیم. هنوز یک قسمت از افراد ژاندارم در حال حرکت بودند. آقای هاوک با افسر فرمانده ژاندارمری مذاکراتی کرد و فوراً پیش آمده گفت شاه امروز پیش از ظهر از طهران بطرف قم حرکت میکنند. کلنل یاور ادوال با عده ژاندارم بکاخ گلستان رفته اند تا در موقع عزیمت شاه همراهی باشند. ساعت شش و نیم صبح سواره از دروازه یوسف آباد بشهر وارد شدیم و از وسط آن گذشتیم و بطرف خیابان برق و شاه عبدالعظیم حرکت کردیم. با وجود اینکه هنوز آفتاب بالا نیامده بود ولی مردم پیاده و سواره بر اسب و قاطر و درشکه بسوی حضرت عبدالعظیم (ع) در حرکت بودند و حتی عده‌ای سوار بشتر میرفتند. چند عدد کجاوه و پالکی حامل زنان نیز دیده می‌شد. آثار ترس و وحشت فوق العاده در چهره فراریان هویدا بود. گرد و خاک و غباری انبوه سراسر خیابانهای جنوب را فرا گرفته بود و هر کس منتهای کوشش را داشت که زودتر از شهر خارج شود و خود را از جهنم سوزان پایتخت که بدست سالداتهای روسی در حال سقوط بود برهاند با همه اینها من روحیه‌ای خوب داشتم و بسیار خوشحال بودم که در این جهاد که از طرف عموم وطن پرستان و آزادی خواهان طهرانی باین حدت و شدت شروع شده است و همه خانه و زندگی خود را رها کرد و راه سفر پیش گرفته اند من هم که جوانی ۱۷ ساله هستم دیار و تبار خود را ترک گفته‌ام و رنج سفر را با جان و دل خریدم. شاید انشاء الله بتوانم خدمتی انجام دهم خصوصاً که اسبی هم زیر پا دارم و پیاده نیستم تا از قافله دور بمانم.

این بود مقدمه‌ای که برای روشن شدن قضیه مهاجرت لازم بود خوانندگان ماهنامه تحقیقی گوهر بدانند و اینک داستان مهاجرت ۱۳۳۴ قمری مطابق ۱۲۹۴ شمسی (۲۴۷۴ شاهنشاهی) = ۱۹۱۵ میلادی.

## مهاجرت

دوشنبه ۷ محرم ۱۳۳۴ قمری = ۲۳ آبان ۱۲۹۴ شمسی هجری (۲۴۷۴ شاهنشاهی) -  
۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ میلادی

دیشب همه شب جمعیت انبوه از آقایان علماء و نمایندگان مجلس شورای ملی و رجال و امرا و تجار که باروسها سابقه ای خوب نداشتند بوسائل مختلف از طهران خارج شدند. صبح روز دوشنبه تا ساعت ۸ تمام خیابانها و باغات حضرت عبدالعظیم ع و صحن امامزاده‌ها و اطافهای مقابر اطراف صحن از جمعیت مالا مال بود. گروهی فراوان هم روز گذشته و شب دوشنبه بدون توقف در زاویه مقدسه بطرف قم عزیمت نموده بودند. سفرای اطریش و عثمانی باتفاق اعضای سفارتخانه در باغات توقف کرده و در انتظار خبر و حرکت شاه را داشتند. آقای پرنس رويس سفیر آلمان و همراهان پس از اندک ترفتن و صدور دستورهای لازم بطرف قم رفتند. یکی از دستوره‌های ایشان مربوط بتکارنده ابن یادداشتها بود که فوراً بمورد اجرا گذاشته شد. بدین ترتیب که پس از رسیدن بشاهزاده عبدالعظیم و اندکی توقف آقای گراف کانتیس وابسته نظامی آلمان آقای سروان هاوکر الحضرار کرد و پس از چند دقیقه مذاکره با او آقای سروان هاوکر نگارنده رانزد خود خواند و بمن گفت: که آقای وابسته نظامی از شما بسیار ممنون و متشکر است که خواسته بودید در این سفر باتفیق گروه افسران آلمانی مسافرت و با آنان همکاری و همراهی نمائید و لسی بموجب امر آقای پرنس رويس سفیر آلمان شما بسمت ترجمان سفارت امیرالطوری آلمان تعیین شده‌اید و چون آقای زمر دفتر دار سفارت آلمان در طهران تنهاست و بزبان فارسی آشنا نیست شما باید فوراً خود را در طهران بایشان معرفی کنید و در سفارت آلمان رسماً بانجام خدمت ترجمانی مشغول شوید و بعد نوشته آقای گراف کانتیس وابسته نظامی آلمان را که بعنوان آقای زمر در همین موضوع نوشته بود بمن داد که به زمر بدیم. آقای سروان هاوکر دست مرا گرفت و باتفاق نزد آقای وابسته نظامی رفتیم و مردود با کمال محبت سمت جدید را بمن تبریک گفتند و دست مرا فشردند من پس از اینکه از آنان تشکر کردم سمت تیروفشنگها را تسلیم سروان هاوکر و اسب قزل را هم بعبدالکریم سرباز عثمانی تحویل دادم و فوراً باراه آهن که آن زمان معروف بماشین دودی بود بطهران بازگشتم و از اینکه در کمال آسانی بمقامی رسیده‌ام که اغلب آقایان خصوصاً کسانی که بزبان آلمانی آشنائی داشتند طالب آن بودند خداوند را شکر کردم.

مسافران راه آهن شاه عبدالعظیم - طهران بسیار کم بودند و بوضوح معلوم بود که بر اثر اخبار موخش هجوم قوای روس بطهران تعداد مسافر بسوی طهران بسیار کم بلکه در حکم (صفر) است.

در طهران در شبکه کرایه‌ای ابدآ وجود نداشت. خوشبختانه واگون اسبی بامسافر بسیار کم در حرکت بود و من توانستم با آن خود را بمیدان توپخانه (سپه‌فعلی) برسانم و بقیه راه را تا سفارت آلمان پیاده بروم. متأسفانه درب سفارت آلمان بسته و زاندارم داخل سفارت پشت در ایستاده بود. بعد از معرفی خود گفتم از طرف وابسته نظامی آلمان برای آقای (زمر) پیغامی دارم یکی از غلامان سفارت در را باز کرد و بمن گفت دفتر سفارت آلمان بسفارت امریکا انتقال یافته و آقای زمر هم بهمان سفارت نقل مکان کرده است ناگزیر بسفارت امریکا رفتم و آقای زمر را ملاقات نمودم ضمن ملاقات بمن سفارش کرد که چون برای طرفداران آلمان مخاطرات زیادی است شما دیگر از خانه خود خارج نشوید تا ببینیم قوای روس که امروز و فردا وارد تهران میشوند چه رویه‌ای پیش خواهند گرفت.

من نامه‌ی گراف کانتیس اتاشه نظامی آلمان را بایشان دادم پس از ملاحظه آن فوق‌العاده خوشحال شد که چنین کمکی برای او فرستاده‌اند و بمن تبریک گفت و پیشنهاد کرد که این چند روز در همین جا سفارت امریکا توقف کنم تا وضعیت روشن شود ضمناً چون از دیشب ارتباط خود را با خارج از سفارت امریکا قطع کرده و حتی تلفن هم نداشت وضعیت خارج را از من سوال کرد، من هم خبری جز مسافری زیاد راه طهران و قم اطلاع دیگری نداشتم و با صوابدید ایشان اول شب از سفارت امریکا خارج بیکی دو نفر از آشنایان که از طهران خارج نشده بودند ملاقات کرده شنیدم شاه از مسافرت بقم صرف‌نظر کرده است چون روسها و انگلیسها در مرحله اول شاه را تهدید کرده‌اند که اگر از طهران حرکت نماید تلگرافاً بمحمدعلی میرزا پادشاه مخلوع اطلاع میدهند بطهران بیاید و بعد وعده‌های پوچی داده‌اند که اقساط پس‌افتاده سوراتوریوم (۱۰) را خواهند پرداخت و قوای روس را بینگی امام عودت خواهند داد پس از مراجعت بسفارت امریکا این مطلب را که مسبو زمر ابدآ اطلاع نداشت بایشان گفتم و شب را در همانجا بسر بردم و از روز بعد باتفاق مشغول بکار شدیم.

ادامه دارد